

در پانزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران اردیبهشت ۸۱ وقتی به غرفه انتشارات عطائی رسیدم بی‌اختیار به دنبال فرهنگ شاهنامه گشتم. چاپ دوم به همان سبزی و فریندگی ۶ سال پیش به بازار آمده بود.

ورق زدم و خوشبینانه با خود گفتم حتماً نامه‌ای که در اردیبهشت ۷۶ به مؤلفش نوشتم و تماس‌های پی‌درپی‌ای که با ناشرش طی این سالها گرفتم مؤثر بوده و اندکی «جامع» را بین «فرهنگ» و «شاهنامه» استوار داشته است، ولی زهی خیال باطل که حقه بی‌مهری بر همان مهر و نشان بود که بود.

پس بر آن شدم تا با برشمردن چندی - فقط چندی - از کاستیهای آن، گرامیان دانشجو و شاهنامه‌خوانان ارجمند را با کتاب آشنا سازم.

۱ - نبودن بسیاری از لغات و ترکیبات شاهنامه در این فرهنگ، از جمله اینها که دارای بسامد بالایی در نامه نامورند:

خشت - ستودان - هوش - خواهشگری - آب زرد - خو - با آفرین - بالا - جامه نابرید - خُرامی - نوشاخ (نوساز) - چاره کردن - تاج بخش - باره دستکش - دست سودن - دست نمودن - دست تیز نمودن - هنر - تازیان - دستوری - کجا - نشست - عنان تافتن - یکایک - آب به معنی آبرو.

۲ - آوردن ابیات شاهد زیر معانی مختلف یک واژه از قدیم تا جدید، حتی معانی بی‌ربط با آن واژه در شاهنامه، بی‌آنکه هر شاهد به معنای خود ارجاع شود.

به این ترتیب مؤلف به آسانی بار معنایی هر شاهد را بر دوش خواننده گذاشته است.

برای نمونه واژه تاب که به معنی پایداری، پیچ و شکن، اعراض، رنج و حرارت و گرمی و... همراه ۲۹ بیت شاهد از شاهنامه آمده است؛ کافی است.

اکنون برخی از معانی بی‌ربط به واژه‌های شاهنامه را برمی‌شمارم:

۱) اولین معنایی که برای «گاز» آمده، «بخار» یکی از اقسام اجسام است، سپس به معنی مقراض و گاز انبر که معنی واژه در شاهنامه

اشاره شده است.

۲) در معنی «تاش» ابتدا، دانه‌های قرمز رنگ که روی اندام ظاهر شود؛ یار و انباز؛ تاش در واژه‌های ترکی (خیل تاش، بگ تاش و...) و آخرسر «مخفف تاش» یعنی «تا او را»، «تا خود» آمده که معنی مورد نظر در شاهنامه است.

۳) «شان» ابتدا خانه زنبور عسل، شانه، گواره، لانه، جامه سفید هندوستانی، مقام، منزلت، باره و در پایان «مخفف ایشان» معنا گردیده است.

۴) در معانی ریاب (ساز زهی معروف) «برسید» هم به چشم می‌خورد. نمی‌دانم! شاید مؤلف گرامی قصد تألیف یک فرهنگ مختصر عمومی را داشته است که ابیاتی از شاهنامه فردوسی آن را همراهی کند، وگرنه لااقل معانی لغات شاهنامه را بر معانی بی‌ربط به آنها مقدم می‌داشت.

۳ - لغات بدون شاهد:

بامیان - باورد - برکان - بلاساغون - بندی - بوند - تاخ - تال - تحیت - ترخان - تسهید - توتیا - توقیعات - تولیدن - جرمنه - جنیب - جوال - جهاز - حی - خدر - خرب - خستو: هسته میوه - خوالی - دهری - رسب - روح القدس - شاهو - شهمار - زنگل - صباح - صباخ - سهیل - عالیه - عقیقین - غاره - غرم - فراست - فرغانه - قوآل - قیس - گب - ناروان - نغم. اگر این لغات از آن شاهنامه‌اند، پس چرا بدون شاهدند، اگر نیستند در فرهنگ ویژه شاهنامه چه می‌کنند؟!

۴ - بی‌توجهی به ریشه‌شناسی واژه‌های شاهنامه:

برای پی بردن به معنا و ضبط درست واژه‌ای در متن کهنی چون شاهنامه، فرهنگ‌نویس ناگزیر از یافتن ریشه آن واژه است. این کار اساسی و لازم به گونه‌ای سردستی و غیرعلمی در مواردی اندک در این فرهنگ انجام شده است.

۵ - ارائه ضبط (تلفظ) نواژه‌ها:

شیوه ضبط (تلفظ) مدخلها در این فرهنگ فونتیک (حروف آوانگار) است. استفاده صحیح و دقیق از فونتیک که علمی‌ترین روش برای نشان دادن ضبط یک واژه است، مزیتی انکارناپذیر برای یک

● فرهنگ جامع شاهنامه

ابوالفضل حسینی

● انتشارات عطایی، چاپ دوم، ۱۳۸۰

به عنوانش بنوشت شاه مهست

جهاندار بهرام یزدان پرست

نخستین سرنامه گفت از مهست

شهنشاه کسرای یزدان پرست

۷- واژه‌های اشتباه:

در این بخش به واژه‌هایی می‌پردازم که در معنا یا ضبط با شاهی که از شاهنامه آورده شده بیگانه‌اند.

(۱) «آز» در معانی این واژه آمده که «نام دیوی بوده است»، این معنی اشتباه برگرفته از این شاهد است.

چنین داد پاسخ به کسری که آز

ستمکاره دیوی بود دیرساز

بیت مذکور در پند دادن بوزرجمهر به نوشیروان آمده است، آنجا که آن وزیر دل‌آگاه هریک از رذایل رابه دیوی مانند می‌کند (دیور شک، دیوننگ، دیو کین و...).

(۲) بوس [bo's]، فروتنی، عذاب، سختی و بلا، درویشی، شدت احتیاج، فقر، عسرت و تنگدستی در میان شواهد این واژه این بیت که شاهد بوسیدن است نیز به چشم می‌خورد!

فراز آمد و تخت را داد بوس

ببستند بر کوه پیل کوس

(۳) بهیج و بهیجا [Bahij]، شادمان، خوب و نیکو، خوب‌روی، باشکوه، زیبا.

بهیجا که گردد دلاور بود

به رزم اندرش ده برابر بود

(چ بروخیم، ج ۲، ص ۳۰۱، حاشیه)

چسباندن حرف اضافه «به» به «هیجا» موجب این اشتباه شده که بهیجا هم خانواده بهیج، و یک واژه به حساب آید.

(۴) جرم [Jam]، بریدن، قطع کردن، گناه کردن، لاجرم، لابد، لامحاله، جرم، دود ته سیگار، نقل.

اگر دامن آلوده گردد به می

حرام است جرمی ندارد به بی



فرهنگ است.

فرهنگ شادروان دکتر محمد معین نخستین فرهنگ زبان فارسی است که از فونتیک بهره برده است. در آنجا ضبط کهن و نو مدخلها به درستی در کنار هم آمده، ولی در فرهنگ... شاهنامه یکی دو بار به هر دو تلفظ کهن و نو اشاره‌ای شده است.

برای نمونه تلفظ «خرامان» فقط اینگونه [Xaraman] آورده شده و به ضبط کهن آنکه [Xoraman] باشد اشاره نشده است.

بایستگی ارائه ضبطهای مختلف یک واژه در برخی موارد رخ می‌نمایاند، مثلاً امروزه کسی سخن را سخن یا سخن تلفظ نمی‌کند، ولی هنگام خواندن شاهنامه وقتی سخن واژه قافیه است باید حرف دومش را «خ» خواند.

واژه «گشن» نیز از این دست است، گاهی به اقتضای وزن [gosn] تلفظ می‌شود که ضبط کهن آن است، ولی در ابیات شاهنامه [gosen] یا [gasen] هم خوانده می‌شود. در فرهنگ مذکور فقط اولین تلفظ آورده شده است.

۶- تلفظ نادرست واژه:

در این قسمت به دو واژه اشاره می‌شود:

(۱) «لخت لخت»: [Laxtaxt] این واژه هم‌اکنون در گویش کردی به صورت «لِت لَت متداول است.

(۲) «مهست»: [Mahast] در ابیاتی که برای این واژه شاهد آورده شده قافیه خود بیانگر نادرستی ضبط داده شده است.

بیت شاهد برگرفته از **لغتنامه دهخدا** است در واژه جرم به معنی گناه کردن. ضبط نادرست و معانی بی‌ربط با شاهد از آن فرهنگ... **شاهنامه** است.

(۵) خورز [Xuraz]: نوعی رقص و آواز یونانی. برین گونه تا خورز گنبد بگشت

از اندازه آویزش اندر گذشت
گردش خور (خورشید) ز گنبد بارها در سخن فردوسی آمده است، حال چرا مؤلف این فرهنگ «خور» و «زه» را یک کلمه تصور کرده و شاهد برای واژه‌ای آورده که در **لغتنامه دهخدا** بدون شاهد از فرهنگ **ناظم الاطبا** آمده است، خدامی داند!

(۶) ژم [Zam]: قابله، ماما، دایه.
الف - به اشکش بفرمود تا سوی ژم

برد لشکر و پیل و گنج و درم
ب - ز انبوه پیلان و شیران ژم

گذرهای جیحون پر از باد و دم
این واژه با معنی و شاهدش عیناً برگرفته از **لغتنامه دهخدا** است. برای اطمینان از ضبط «ژم» در این ابیات نظری به **شاهنامه** ما می‌افکنیم.

الف - دستنویس فلورانس: ژم ص ۴۷۵. چاپ مسکو: زم (از بریتیش میوزیم و قاهره و خاورشناسی ۱) لنینگراد و خاورشناسی ۱: رم ج ۵ ص ۲۵۵: چاپ دبیر سیاقی: زم.

زم (اسم خاص): شهری بوده در ماورالنهر جوار کش و نسف بر سر راه جیحون از ترمذ و امل که بارها در ابیات شاهنامه نام برده شده، از جمله همین بیت:

«ژم» در نسخه فلورانس می‌تواند صورتی از «ژم» باشد و «رم» در لنینگراد و خاورشناسی ۱ را می‌توان سهو کاتبشان در نقطه‌گذاری پنداشت.

ب - فلورانس: برم ص ۴۷۳. مسکو: بدم (از بریتیش میوزیم، قاهره و خاورشناسی ۱) لنینگراد: برم، خاورشناسی ۲: رزم، ج ۵ ص ۲۵۵. دبیر سیاقی: رم.

آنچه از نسخ شاهنامه برمی‌آید نادرستی ضبط «ژم» در این بیت است. دو نسخه معتبر فلورانس و لنینگراد، «برم» آورده‌اند که به معنی در حال انبوهی است.

(۷) گاله [gale]: دور، جوال دو طرفه که بر پشت خر و قاطر می‌گذارند و جهت بار است، گوال (مازندرانی).

خاشاک به ارزانی، شنبه به یهود، دهندن اندازه گاله است.
چو آن تخت و آن گاله ساوه شاه

به دست آمدت بر نهادی کلاه
این بیت شاهنامه در **لغتنامه دهخدا** و به پیروی از آن در این فرهنگ شاهد دو واژه «گاله» و «کاله» است.

کاله به معنی کالا و متاع، ضبطی درست است که در نسخ معتبری چون لنینگراد، بریتیش میوزیم، قاهره؛ خاورشناسی ۲ و چاپ دبیر سیاقی آمده است.

(۸) گلان [golan]: قسمی شیرینی که در روغن و شیره سرخ می‌کنند و خوشمزه است؛ گلان، تک‌انیدن، افشاندن، بتکان.

دو گل را به دو نرگس تابدار

همی شست تا شد گلان تابدار

همه ساله روشن بهاران بدی

گلان چون رخ گل‌عداران بدی

بنالد همی بلبل از شاخ سرو

چو دراج زیر گلان با تذرو

گلان در کجای **شاهنامه** به معانی آورده شده آمده است؟! در ابیات شاهد که جز جمع گل و استعاره از گونه‌های سرخ و خوش‌رنگ معنای دیگری ندارد.

(۹) گل مهر [golmahr]: نوعی از گل است.

ز خردا برزین گل مهر خواست

به بالین مست آمد از حجره راست

نهانی به پالیزبان گفت شاه

که از مهتر ده گل مهر خواه

چو بشنید ازو این سخن باغبان

گل مهر آورد و آمد دوان

کلمه‌ای که در این بیتها آمده «گل مهر» است، نوعی گل خاص



که مهر خود را بر آن می‌فشرده‌اند تا نقش بگیرد و مانند امضا و نشانه خاص در مواقع معین و برای افراد معین فرستاده شود.

اگر مؤلف فرهنگ، توجهی به بیتهای پس ابیات شاهد در شاهنامه می‌کرد، قطعاً معنی درست واژه را درمی‌یافت و از نقل آنچه در **لغتنامه دهخدا** آمده پرهیز می‌کرد. آن بیتها را در اینجا می‌آورم:

گل اندر زمان بر نگینش نهاد

بیامد بدان مرد گوینده داد

جهاندار بنهاد بر گل نگین

بدان باغبان داد و کرد آفرین

۱۰) همش [hamos]: فراهم آوردن، سخن بسیار گفتن، گرد کردن جنبش.

مرانیز خویشیست با او به خون

همش پهلوانم همش رهنمون

همش پادشاهیت هم تخت و گاه

همش گنج و هم بوم و بر هم سپاه

همانندی نوشتاری همش: هم + آش که در ابیات شاهنامه آمده با همش موجب این اشتباه شده است، اگرچه «هم» های دیگر نمی گذارد که همش واژه دیگری تصور شود.

شامل وضع اقتصادی و محصولات تولیدی و... این کشور که اقتباسی است بی کم و کاست از گیتاشناسی کشورها.

آنچه برای شرح جایها در فرهنگ شاهنامه می بایست در نظر گرفته شود، جایگاه اسطوره ای آنهاست. دیگر اینکه معمولاً در ادبیات کهن فارسی جایها بیانگر مفاهیمی از قبیل قرب و بعد و جهات جغرافیایی هستند.

برای نمونه «بابل» در این بیت منوچهری دامغانی اشاره به غرب و جای غروب خورشید است.

برآمد بادی از اقصای بابل

هبوش خاره در و باره افکن

به هر روی این «شرح بی نهایت» گاهی گریبان کلمات را نیز گرفته است. «تقویم» و «صوفی» از آن جمله اند.

۹- استفاده از چایهای نامعتبر شاهنامه:

قهرآ فرهنگهایی که برای یک متن کهن تدوین می گردند باید بر پایه صحیح ترین تصحیح یا قدیمی ترین نسخه آن متن تا زمان تألیف فرهنگها باشد.

در این فرهنگ مشخص نیست که بیتهای شاهنامه از کدام تصحیح یا چاپ نقل شده است. در فهرست منابع فرهنگ مذکور این نامها به چشم می خورد:

بایسنقر، چ بروخیم، چ امیربهداد، چ خاور (رمضانی).

در این میان نشانی از نسخه فلورانس (م ۶۱۴)، شاهنامه چاپ مسکو، تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق یا حتی چاپ دکتر دبیرسیاقی و ژول مول نیست.

۱۰- طرحی نو در فرهنگ نویسی:

در این بخش به چند مورد اشاره می کنم که خاص این فرهنگ بوده و در فرهنگهای دیگر فارسی اینگونه نیست.

الف- یک لغت راه و واسطه دو تلفظ، دو واژه تصور نموده و برای هر کدام شاهدی ارائه کرده است. مثلاً: خُنک و خُنک.

ب- آوردن صیغه فعل به عنوان یک مدخل. مثلاً بشکرد: شگردن - شکار - صید و شکار - صیاد و شکارچی.

ج- نیابردن مخفف لغات به عنوان مدخلی جداگانه.

مثلاً «سرافیل» مخفف «اسرافیل» در این فرهنگ نیامده، ولی شاهدش زیر «اسرافیل» نقل شده است.

۱۱- بهره نگرستن از فرهنگهای اختصاصی شاهنامه:

در فهرست منابع این فرهنگ نه نامی از معجم شاهنامه، واژه نامک عبدالحسین نوشین و فرهنگ شاهنامه دکتر رضازاده شفق هست و نه نشانی از واژه های ناشناخته در شاهنامه دکتر رواقی و فرهنگ نامهای شاهنامه دکتر رستگار فسانی.

مآخذ:

۱- داستانهای نامورنامه یاستان به اهتمام دکتر محمد دبیر سیاقی، نشر قطره، ۸ و ۱۳۷۷ (جلدهای گوناگون).

۲- دیوان منوچهری دامغانی به تصحیح دکتر دبیر سیاقی، زوار، ۱۳۷۹.

۳- شاهنامه از روی چاپ مسکو به کوشش دکتر سعید حمیدیان، قطره، ۱۳۷۴.

۴- شاهنامه از دستنویس موزه فلورانس، گزارش ابیات و واژگان دشوار به قلم دکتر عزیزالله جوینی، ج ۱، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.

۵- شاهنامه چاپ بروخیم.

۶- فرهنگ معین، امیرکبیر، ۱۳۷۵.

۷- کشف الایبات شاهنامه فردوسی، تهیه و تدوین دکتر محمد دبیرسیاقی، مؤسسه انتشارات مدبر، ۱۳۷۸.

۸- لغتنامه دهخدا، دانشگاه تهران، چ دوم کامپیوتری، ۱۳۷۷.

۸- شرح طولانی بیهوده برخی اعلام:

توضیح مفصل برخی اعلام که ویژه شاهنامه نیستند، فرهنگ مذکور را از مرتبه اختصاصی خود منتزل به یک دایرة المعارف عمومی برای بعضی مداخل ساخته است.

از آن جمله سرگذشت ابراهیم (ع) است که علمی است شناخته شده و تنها از آنجایی که آورده «ابراهیم جد ایرانیان» تا پایان توضیح برای فرهنگ اختصاصی شاهنامه کافی است. دیگر توضیح کشور چین است که از پایان ص ۳۶۵ تا آغاز ص ۳۷۳ رادریگر گرفته است؛